

## پس از خواندن کتابی:

### دربارهٔ یک حماسهٔ دینی عامیانه:

#### مسیب‌نامه\*

مسیب‌نامه از جهت طبقه‌بندی برابر تعاریف انواع حماسه توسط استاد ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران (گفتار سوم، فصل چهارم) در ردیف حماسه‌های دینی است. همچنان که استاد دکتر محمد جعفر محبوب نیز در مقالهٔ ممتعی در مجلهٔ ایران آباد تحت عنوان «دربارهٔ پدیدهٔ آمدن «حماسهٔ دینی» این گونه داستانها را در عداد حماسه‌های دینی برشمرده‌اند.

\*مسیب‌نامه، مؤلف؟، ناشر علی اکبر علمی، در مجموعهٔ کتب چاپ رنگی، تهران، تاریخ چاپ؟، ۱۷۸ صفحهٔ خشتی، ارزش سی ریال.

نام کامل کتاب در توضیحات صفحهٔ دوم به این شرح آمده است: «داستان کلیات - کتاب مسیب‌نامه - شامل بهترین روایات و اخبار و جنگهای واقعی با قتل حضرت سیدالشهدا و کشته شدن آنها به دست آن نامدار وفادار».

\*

سالها پیش که تب و بحران فرضیه‌های ارتباط جمعی مارشال مک‌لوهن کانادایی سراسر جهان را فراگرفته و به ایران نیز سرایت کرده بود، به اقتضای مسئولیتی که در دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی بر عهده داشتم، به این فکر افتادم که در برابر آن فرضیهٔ جهانگشا که نوید ایجاد یک دهکدهٔ جهانی را در زیر چتر تلویزیون می‌داد تأملی داشته باشم دربارهٔ نحوهٔ دیگری از ارتباطات که خاص ممالکی چون ایران است. حاصل مطالعات مقدماتی در این موضوع به طرح کتابچه‌ای منجر شد با نام موقت «ارتباطات سستی در برابر ارتباطات جمعی» که در آن انواع ارتباطهای سستی رایج در ایران از جهات مختلفی که در علوم ارتباطات اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد - نه از باب فرهنگ عامه - مورد بررسی قرار گرفته بود. انقلاب اسلامی آن برنامه را متوقف ساخت. تنها چند جزوهٔ تکنگراری تهیه شده به توسط دانشجویان آن دانشکده و چند کتاب بی‌نام و نشان از نوع مسیب‌نامه، مربوط به آن طرح، با من همسفر امریکا شدند.

مسیب‌نامه داستان کین‌خواهی قهرمانی به‌نام مسیب بن قعقاع خزاعی است از قتل امام حسین، امام سوم شیعیان. برابر قصهٔ کتاب:

در ملک عرب جایی بود که او را خزاعه می‌گفتند. مردم آن همه شجاع و دلیر و جنگ‌دیده و رزم‌آزموده بودند و سپهسالار ایشان قعقاع خزاعی نام بود و از اصحاب حضرت رسول بود و او را دو فرزند بود یکی را نام حنان بود و یکی را مسیب و حنان بزرگتر بود، اما مسیب کوچک بود (ص ۲).

رسول خدا روزی از روزها که قعقاع با او به‌تماز ایستاده بود، پس از پایان نماز خود و در حالی که آن سردار و سپهسالار همچنان در نماز بود به علی بن ابی‌طالب اطلاع می‌دهد که بنا بر الهامی که همان دم از جبرئیل امین بدو شده، این قعقاع خزاعی به اتفاق پسر ارشدش حنان در جنگ صفین — که قرار است فرضاً سی سال بعد اتفاق بیفتد — در رکاب علی شهید خواهند شد، ولی پسر کوچک او، یعنی مسیب بعد از قتل حسن و حسین — که پیغمبر از چگونگی آن از پیش آگاه است — خروج خواهد کرد و تمام ملک شام و عرب و حجاز را بگیرد و تمامی بنی امیه نگونسار کند و بیخ ایشان از روی زمین بردارد و نوباوهٔ تو حضرت امام زین‌العابدین را از دست یزید بستاند و بر تخت دولت می‌نشاند (ص ۳).

بدیهی‌ست که با همین درآمد داستان، خواننده یا شنونده منتظر ظهور قهرمانی‌ست که باید بنی امیه را سرنگون کند. و البته چون شواهد تاریخی، سقوط این سلسلهٔ قاسق و فاجر را به‌دست ابومسلم خراسانی نشان می‌دهد، خوانندهٔ کتاب مسیب‌نامه، در همان آغاز اگر اندکی هوش داشته باشد این پیشگویی را امری محتمم تلقی نمی‌کند بلکه آن را از زمرهٔ آرزوهای آن حضرت می‌پندارد.

اما پیشگویی شهادت قعقاع و حنان در جنگ صفین به‌وقوع می‌پیوندد و علی امیرالمؤمنین که به‌دستور پیامبر با قعقاع صیغهٔ اخوت جاری کرده و مسیب را به فرزندگی پذیرفته است او را به‌مانند حسن و حسین گرامی می‌دارد و بعد از مرگ قعقاع، مسیب در

\*

وقتی مجلهٔ ایران‌شناسی مرا آگاه ساخت که به‌مناسبت بزرگداشت دکتر محمد جعفر محبوب، که به‌حق «فرهنگ عامه» ما حضور علمی‌اش را مرهون ایشان است، چیزی بنویسم به فکر مطالعهٔ مجدد مسیب‌نامه اقدام تا بر اساس همان اندیشهٔ ارتباطات سنتی، برداشتهای خود را از این کتاب عرضه بدارم، زیرا به دریانت من کاتبهای ماتم مسیب‌نامه دلیل قابل توجهی برای توجیه علل توفیق نحوهٔ فکری‌ست که بر ایران امروز حاکم است.

قبیله خود، بنی خزاعه، باقی می‌ماند و سپس به دعوت علی به مکه می‌آید و پس از دلداریهای فراوان، امام اول شیعیان بار دیگر تأکید می‌کند که اگر پدرت کشته شد من جای او هستم و حسن و حسین نیز به منزله حَنان برادر شهید تواند.

#### فرمان خروج مسیب

در همین دیدار است که علی بن ابی‌طالب بار دیگر به وظیفه خطیر مسیب در خونخواهی از فرزندان خود حسن و حسین اشاره می‌نماید:

و به دست مبارک خود برای او منشورنامه خروج نوشت که مسیب را اجازت باشد بعد از وفات من خروج کند. بدانید که این مسیب فرزند من است و خونخواهی حضرت امام حسین و امام حسن خواهد کرد و حق اهل بیت را که ناحق کردند از ایشان می‌ستاند هرچه این جوان بعد از من با قوم مروانین کند به امر حضرت رسول است و به فرمان خدا و جبرئیل است و هرکس در این خروج با وی اتفاق و امداد کند روز جزا شفیع او احمد مختار و حیدر کرآر خواهد شد و چون این دستخط بنوشت با مهر خود مزین فرمودند و حضرت امام حسن و امام حسین هم به دست خودشان در پهلوی دستخط پدرشان به همین مضمون نوشتند و مهر کردند و به دست مسیب دادند تا به هر انجمن بر او حجت باشد تا کسی نتواند به او اعتراض کند (ص ۸۷).

به این ترتیب مسیب فرمان سه مِهرة خروج را از سه امام اول شیعیان دریافت می‌دارد و آماده است که برابر طرح داستانرا در وقت لازم خروج کند.

برای دریافت مسأله «خروج» و «صاحبان خروج» و نیز «منشورهای خروج» جای بحث بسیار است و در حوصله و هدف این مقاله هم نیست که در این موضوع پیچیده وارد شود. زیرا به روایتی خروج بر بنی‌امیه به کین‌خواهی امام حسین هفتاد و دو بار و توسط هفتاد و دو تن صورت گرفته است که از معتبرترین آنها مختار ثقفی است که قتلۀ کربلا را دیگ‌جوش و شمع‌آجین و شقه کرد، ولی چون به نگونسازی خاندان ابوسفیان موفق نشد و جان نیز بر سر این کار نهاد، خروج او کامل نیست و وی نیز مانند «مسیب» و «امیرگون بلخی»، از خروج کنندگان ناموفق است و خروج موفق همانا خروج ابومسلم سیه‌درفش است از خراسان که خاندان مروان حمار را تا آن سوی جبل الطارق رم داد و سفیانین و مروانین را از تخت به‌زیر کشید.

اما مسیب که صاحب منشور خروج است در همان روز دریافت فرمان از علی امام اول

صریحاً دستور می‌گیرد که:

پس هر چه می‌توانی در کشتن و تاراج کردن و اسیر بردن از مروانیان بیدین

دریغ مکن که در هر دو جهان نیکبخت خواهی شد (ص ۷).

مسیب بعد از به‌دست آوردن این فرمان بار دیگر به قبیلهٔ خود باز می‌گردد، تا خبر شهادت علی در نماز صبح و در سجدهٔ دوم به او می‌رسد که برابر اعتقاد داستانرا توطئهٔ ترور علی توسط معاویه، عمروعاص و مروان بن حکم طراحی شده است — بی آن که داستانرا به‌سوگند سه «خارجی» که قرار گذاشتند معاویه و عمروعاص و علی را در یک شب از میان بردارند، توجه داشته باشد — مسیب در این عزا «یک سال تمام ماتم گرفته، تغزیه‌داری کرد و بسیار گاو و گوسفند کشته مردمان را دعوت کرد» (ص ۹)، و هنوز از این غم نیاسوده، خبر شهادت امام حسن به او می‌رسد و باز مسیب

زار زار بگریست و جامه را چاک کرده خاک بر سر نمود یک هفته ماتم بداشت. در این غم بود و فکر می‌کرد که تدبیر خواهم کرد که ناگاه خبر آوردند: ای مسیب، خاکت بر سر، بدان و آگاه باش که یزید پلید لع [ = لعنت‌الله علیه ] امام حسین را به مکر و حيله از مکه بیرون آورده، به‌دشت کربلا برده با هفتاد و دو تن از اولاد و اصحاب او را به گفتهٔ آن ملعون شهید کرده‌اند و سر مبارک او را با سر مبارک جناب عباس و علی اکبر (ع) بر سر نیزه زده‌اند و عورت‌ات اهل بیت رسالت را بر شتران برهنه سوار کردند و جناب امام زین العابدین را همچون اسیران فرنگ غل و زنجیر بسته به‌سوی شام پیش یزید لع برده‌اند» (ص ۹).

و برای مرتبهٔ سوم

در حالی که مسیب از برای مهمی به ملک شام [ یعنی مقر یزید ] رفته بود چون این خبر را شنید از شام بیرون رفت و به بنی خزاعه رسید مردم بیامدند و او را تغزیت بدادند و مدت چهل روز ماتم امام حسین را بداشتند (ص ۱۰).

به این طریق بعد از شهادت سه امام اول شیعه برای خروج با منشور و مجاز مسیب مانع مفقود و مقتضی موجود می‌شود و مسیب خروج می‌کند. قهرمان ما در حوالی بیابانهای شام با هزار مرد دلیر از قبیلهٔ خود کمین می‌کند و ناگاه بر سر هزار نفر از تاجران کوفه و بصره و بغداد که متاع خود را برای فروش به شام می‌بردند و یقیناً جز کسب حلال مقصودی نداشتند می‌تازد و این کسبهٔ حبیب‌الله را به جرم آن که برای یزیا

جم  
ز  
من  
در  
زت  
ت و  
را  
قوم  
ت و  
حمد  
خود  
ن در  
ست  
راض  
دارد  
جای  
وارد  
توسط  
یلار  
ن نشد  
ب» و  
بومسلم  
م داد و  
مام اول

مدیه می‌برند غارت می‌کند و

هرچه یزیدی و مروانی در میان ایشان بود بعضی را گوش و بینی بریدند و بدان حال پیش یزید لع فرستاد (ص ۱۲).

#### امیال مسیب

از آن‌جا که مسیب جزء معصومین و اولیاء الله نیست و یک بشر خاکی است از مونسها و امیال انسانی نیز دور نیست و وقتی طاهر بن عیدالله زیاد را می‌گیرند و به نزد او می‌برند از صباحت منظر جوان به تغییر حالی دچار می‌شود:

بر روی آن جوان نگاه کرد جوانی دید به همه جهت آراسته و بزرگی از رویش می‌تابد و در صورت آن جوان تعجب نمود گفت زهی صنع پروردگار که از قطره آب منی این چنین صورت آفریده است و هنوز موی بر رخسار او ندمیده (ص ۳۲).

#### عدالت مسیب

مسیب در هنگام دستگیری مخالفان نوعی محکمه نظامی - جنگی اسلامی ترتیب می‌دهد و الحق باید به او آفرین گفت که اجازه می‌دهد مخالفان عقیده او، نظر خود را درباره مراد و مولای مسیب به صراحت بیان دارند. در محاکمه پسر ابن زیاد وقتی متهم از بیخبری خود نسبت به واقعه کربلا سخن می‌گوید مسیب به او فرصت می‌دهد که اگر شریک خون امام حسین نیست

ثنایی در حق صفت امیرالمؤمنین (ع) بگو تا من بدانم که تو راست می‌گویی و گناه نداری و شریک خون امام حسین نیستی... آن حرامزاده در جواب مسیب گفت ای پهلوان روی زمین من فضل مدح آن کس را چون بگویم که در دنیا به مکر و حيله عثمان لع را کشتند و آن‌گاه بر روی امیرالفاستقین معاویه تیغ کشیدند و در جنگ صفین چندین مسلمان را بکشت که همه مسلمان و مؤمن بودند و همه آل ابوسفیان و مؤمن بودند و عایشه زن پیغمبر و دختر ابی بکر لعین بود او را بگرفتند کشان کشان پیش علی بن ابی طالب آوردند. ایشان که عایشه را آوردند هیچ چیز نگفت و سزای ایشان را نداد. اگر باور مؤمنان بود چرا فرمود دست ایشان را ببرند. خلاصه چون مؤمنان شام و دمشق از تیغ او به جان رسیده بودند ابن ملجم لعین را برانگیختند تا از تیغ ابن ملجم لعین کشته شد. چندین هزار خون ناحق با خود بر [د و] مؤمنان آل سفیان از چنگ او خلاص شدند

(ص ۳۶۲-۳۵).

مسیب در دادگاه دیگری وزیر از وزرای یزید را که قرار داشته صد خروار گنج و نزد پیش یزید ببرد مورد سؤال قرار می‌دهد و نظر او را دربارهٔ معاویه و یزید می‌پرسد. وزیر گفت:

[معاویه] امیر مؤمنان بود و هیچ کس بی‌محبت او به بهشت نمی‌رود. کلید درهای بهشت در دست اوست هر کس را خواهد به بهشت می‌برد و هر که را نخواهد به جهنم می‌برد. مسیب گفت در شأن ابوتراب چه می‌گویی؟ گفت درود بر پیغمبر مسلمانان، اما علی (ع) چون به پیری در رسید تیغ بر روی امیرالفاستقین معاویه علیه‌اللعنه کشید و طلحه و زبیر را بکشت و در جنگ صفین و نهروان چندین هزار نامردان ابوسفیان را بکشت و دیگر عایشه ملعونه را بکشت که زن پیغمبر و دختر ابوبکر بود و شرمی از روی ابوبکر نکرد که جانشین حضرت مصطفی بود، و در حال جوانی نصرت دین و ملت بود و لیکن چون پیر شده مؤمنان از دست او به تنگ آمدند چون از دنیا برفتند خلاصی یافتند. مدح و ثنای او چون بگویم؟ (ص ۴۲-۴۳).

طبیعی‌ست با این که هر دو متهم از زبان داستانرا و علی‌رغم اعتقادی که به سلطنت اموی داشته‌اند همهٔ خلفا و وابستگان آنها را با لعن و طعن یاد می‌کنند و آدمی را به یاد محاکمات سیاسی قرن بیستم می‌اندازند، مع‌ذلک حکم قهرمان صاحب منشور خروج در حق آنان روشن است: پسر عیدالله زیاد را در میان بوریای می‌پیچد و با نفت آتش می‌زند. (ص ۴۰) و آن وزیر لعین را ظاهراً بدون بوریای زنده زنده می‌سوزاند (ص ۴۳) و بعد هم فرمان می‌دهد که:

هر کجا دشمنان خاندان امیرالمؤمنین (ع) باشد جان و مال و عیال (تاکید از نویسندهٔ این سطور است) ایشان را به تاراج برند (ص ۴۳).

#### سیمای مسیب

مسیب قهرمان ما از این‌جا به بعد خواب از چشم یزید لع می‌ریاید و با منشور خروجی که دارد می‌شود قهرمان یکه‌تاز صحراهای شام و کوفه و بصره. چنین قهرمانی لاجرم باید وصف قد و قامتی هم داشته باشد. داستانرا مسیب را این‌طور وصف می‌کند:

روایت می‌کنند که مسیب مردی بود میانه‌بالا، گونه سرخ و بزرگ استخوان، سینه فراخ و هر دو بازو مانند شاخ چنار، گشاده‌جبین و گردن

دراز مانند مالک اشتر (ص ۱۴).

#### کشتار مخالفان به دست مسیب

مسیب در طول کتاب به طرز غیر قابل شمارشی آدم می‌کشد. در اولین نبرد با ام سلمه دختر خاله یزید که اهالی شیرزن را که از محبان آل علی بودند اسیر کرده و به شام می‌برد، سه هزار تن را می‌کشد. پس از آن در هر برخوردی به تعداد کشته‌شدگان افزوده می‌گردد. در جنگ دوم شش هزار تن و در سومین برخورد که با لشکر عیدالله زیاد رخ داد سپاه سه هزار نفری مسیب به روایت احمد کوفی از صد و پنجاه هزار سوار شامی دو هزار مرد را زنده گذاشتند (ص ۳۰).

#### ابتکار مسیب

مسیب در برابر عدد وحشت‌انگیز صد و چهل و هشت هزار جنازه چاره‌ای جز این نمی‌بیند که کاری را که قرن‌ها بعد هیتلر در داخائو و تربلینکا با یهودیان، و استالین در جنگلهای اوکراین با سربازان و اسیران لهستانی، و پول پوت در حومه شهر پنوم پن با هموطنان غیر مسلح خود کرد و امروز برخی از رژیمهای متدین با مخالفان خارج از دین خود می‌کنند، بکند به این معنی که:

مسیب فرمود تا مردم آن ولایت بیامدند خندق بکنند و آن کشتگان را چهل یا پنجاه نفر یکجا ریختند (ص ۳۰).

و به این طریق قهرمان صاحب منشور خروج، مسیب بن قعقاع خزاعی را باید از جمله مبتکران گورهای دسته‌جمعی نیز به‌شمار آورد.

#### مسیب فراتر از تاریخ

مسیب به تدریج بر اریکه قدرت تکیه می‌زند و به روایت داستانرا همچنان در پی کینه‌جویی و خونخواهی امامان شیعه سر در پی دشمنان آنان می‌گذارد. هدف مسیب از این همه قتل و غارت و خونریزی نجات علی بن حسین بن علی امام چهارم شیعیان است که به اتفاق سایر اهل بیت نبوی در شام در اسارت یزید بن معاویه به سر می‌برد و یزید او را در بند نگهداشته و گاه‌گاه مسیب را به قتل امام زین‌العابدین تهدید می‌کند — داستانرا بدون توجه به اشارات تاریخی که اسارت آل علی را در شام حداکثر تا چهل روز ذکر کرده‌اند — وجود این اسیران را بهانه قتل و غارت‌های مسیب قرار داده و مسیب در تمام جنگها بر امیران یزید پیروز می‌شود حتی اگر این امیران از نظر تاریخی پیش یا بعد از مرگ یزید به قتل رسیده باشند مانند عیدالله بن زیاد، و یا این که سالها پیش از واقعه کربلا مرده باشند مثل عمرو بن عاص. این ظلمه در هر حال برای قوام

داستان از نظر داستانرا زنده‌اند و با مسیب جنگ می‌کنند و مرتباً کشته می‌دهند و حتی گاهی از وحشت شکست در برابر یزید به این صورت ظاهر می‌شوند:

روز چهارم عمروعاص رِسْمان سیاه به گردن کرده، کفش بر دامن نهاده و کفن به دوش انداخته و تیغ برهنه به دست گرفته با زاری و خواری پیش یزید آمده سر به سجده نهاده گریهٔ بسیار کرد (ص ۹۶).

خود یزید هم از نظر داستانرا موجودیست که در تمام عمر پا از قصر بیرون نگذاشته و داستانرا حتی حضور تاریخی یزید را در محاصرهٔ قسطنطنیه نادیده انگاشته و نوشته است:

اما روایت کنند این جنگها که از اول تا آخر شده بود یزید هرگز بیرون نرفته بود و پابه اسب نگذاشته بود و بر اسب سوار نشده بود و از بس که نخوت داشت از بسیاری کبر و جلال هم از ایوان بیرون نیامده بود. اما اکنون از ترس سیاه مسیب همه روزه بر اسب کوه پیکر سوار شده خادمان چتر سیاه بر سر او به رسم بنی‌امیه می‌بردند تا بیامد در میدان و بازار شهر بایستاد و مردم از خواص و عوام چون او را بدیدند بر زمین افتاده سجده کردند و آن ملعون ایشان را نوازش کرده گفت زینهار، در کار خود مردانه باشید و دل به مرگ نهد تا کارزار بر شما آسان شود (ص ۱۳۲).

مرحلهٔ آخر نبردهای مسیب که از اواسط داستان، محمد بن زید بن علی بن ابی‌طالب هم او را همراهی می‌کند فتح دمشق است و گریختن یزید و مروان و عمروعاص به کوه لبنان که اهل بیت رسول‌الله را هم قبلاً به عنوان گروگان به آن‌جا کوچ داده‌اند. مسیب در ورود به شهر دستوری به این گونه صادر می‌کند:

بفرمود تا در شهر دمشق یک خانهٔ آبادان نماید و همه را خراب کردند. هر چه شامی مبعض که می‌دیدند سرش را می‌بریدند و عیال ایشان را می‌بردند و مال ایشان را تاراج می‌کردند (ص ۱۳۶-۱۳۷).

پس مسیب فرمود تا چاه و خندق کنند و مردگان شامیان را چهل و پنجاه نفر به یک چاه افکندند تا ده روز مردم شهر در این کار بودند تا شهر و بازار از مردگان خالی شد (ص ۱۳۷).

#### گروگان‌گیری مسیب

از آن‌جا که یزید و اعوان و انصارش امام زین‌العابدین و اهل بیت را در اسارت دارند، مسیب نیز زن و فرزند ایشان را در دمشق به گروگان گرفته است. از این عده:



هزار کس از زن و مرد و فرزند و خویشان مروان حکم بود، هفتصد تن از اهل و عیال و خویشان عمروعاص، و چهارصد و هشتاد کس از تخم یزید و معاویه بودند (ص ۱۳۸).

بنابراین مسیب دو هزار و صد و هشتاد اسیر سفیانی و مروانی در اختیار دارد اما چون داستانرا چندان به عدد پاییند نیست، عمروعاص ملعون و مروان حکم وقتی می‌فهمند که یزید قصد دارد اسیران کربلا و امام زین‌العابدین را بکشد، سراسیمه به نزد او می‌شتابند که:

ای امیر، از زنان و دختران خرد و بزرگ ما قریب به هشت هزار نفر در دست مسیب اسیرند همه را در بند نگاهداشته به امید آن که امام زین‌العابدین را خلاص کنی، اگر تو این را بکشی در یک ساعت هشت هزار نفر را بکشد (ص ۱۴۳).

یزید به اصرار مروان و عمروعاص از این کار چشم می‌پوشد، در حالی که پیش از این استدلال ام‌کلثوم عمه امام زین‌العابدین که از قصد یزید آگاه شده است دست به دامن یزید می‌شود که:

ای یزید، برای خاطر خدا دست از او بردار که پدر و برادرش را کشته‌ای، داغ پدر و برادرش بر او بس است و از نسل برادرم امام حسین همین مانده است و غیر از این مجرمی نمانده اگر طاین کودک [تأکید از نویسنده این سطور است] را بکشی جمله بی‌محرم و بی‌مونس خواهند ماند. ای لعین، به عوض این کودک همه ما را بکش (ص ۱۴۳).

امام زین‌العابدین، علی اوسط، که عمه‌اش، ام‌کلثوم او را کودک می‌خواند در واقعه کربلا بیست و سه ساله بوده و بی‌شک به آن درجه از کمال سن و بلوغ عقل رسیده بوده است که امامت شیعیان را پس از پدر متعهد شود، چه سی و نه سال پس از دهم محرم سال ۶۱ هجری امامت شیعیان را داشته است. اما برای داستان‌رای مسیب‌نامه کودک بودن امام، جهت تحریک حس دلسوزی شنونده مهمتر از بلوغ اوست.

#### نامه‌های دوگانه امام

یزید در برابر اصرار مشاوران خود قبول می‌کند امام زین‌العابدین نامه‌ای به مسیب بنویسد که اسیران را آزاد کند تا یزید هم متقابلاً اهل بیت را رها سازد. امام زین‌العابدین در برابر این پیشنهاد تأملی می‌کند و از مروان می‌خواهد از یزید بپرسد چه‌طور نامه‌ای باید نوشته شود، و البته نظر امام از این سؤال دور کردن مروان است از

نزدیکی قلم و دوات تا به دلخواه خود نامه‌ای به مسیب بنویسد. امام در یک نامهٔ پنهانی وضع و حال خود و خاندان را برای مسیب شرح می‌دهد و به او یادآور می‌شود که هرچه در نامهٔ دوم که به‌دستور یزید نوشته شده است، آمده، خلاف واقعیت است و یزید حکم کرده است که من نامه به‌نزد شما بنویسم که شما دست از ایشان برداری و جنگ را رها کنی از زیان آن لعین است به‌اختیار من نیست (ص ۱۴۴).

بعد نامهٔ دیگری به‌دستور یزید و مطابق میل او به مسیب می‌نویسد که دست از باغیگری بردار، دمشق را بگذار و سر خود گیر.

مسیب وقتی این دو نامه را توسط مالک بن ضیفم که از دوستان آل علی، و در عین حال پیک مورد اطمینان یزید است دریافت می‌دارد دو جور نامه خطاب به امام می‌نویسد که در اولی، که ظاهراً یزید باید آن را ببیند، به امام تذکر می‌دهد که خروج او به‌دستور امام نبوده که به‌همان مجوز دست از آن بردارد، و این نامه سراپا تهدید یزید است و این که اگر بر او دست یابد وی را به عقابین می‌کشد و در برابر آفتاب آن قدر ننگ می‌دارد که: «از بدن نحس آن لعین روغن به‌در آید تا عبرت دیگران باشد» (۱۴۶)، و در نامهٔ دیگری که نامهٔ پنهانی اوست متذکر می‌شود که جز اجرای منشور خروج نظری ندارد و در اولین فرصت امام را خلاص خواهد کرد.

یزید با دریافت نامهٔ تهدید آمیز مسیب، امام زین‌العابدین را احضار می‌کند و چون می‌ترسد که خاندانش به‌دست مسیب از میان برود از امام می‌پرسد که در صورت خلاصی بر او خروج خواهد کرد یا نه؟ و امام ضمن آن که به خلافت ناحق وی اعتراض می‌کند یزید را دشنام می‌دهد و باز یزید قصد جان او را می‌کند و باز عمروعاص و مروان پا در میدان می‌نهند و خلاصهٔ ماجرا آن که مجلس صلح کوه‌های لبنان با مشارکت امام زین‌العابدین و یزید و عمروعاص و مروان در حالی که عمروعاص و مروان، ابوتراب و فرزندان را دیوانه می‌دانند به این صورت فیصله می‌یابد:

یزید گفت ای عابدین چگونه قرار می‌دهی؟ حضرت فرمودند ای یزید آهن سرد مکوب که هیچ فایده ندارد بدان که همه دنیا و آخرت به جدّ و باب من بیعت کرده‌اند. مرا شایسته نیست که به‌مثل تو ولدالزنا بیعت کنم. من بهتر از حسین بن علی نیستم. ولی بر تو قسم یاد می‌کنم که تیغ از غلاف نکشم و هرگز بر تو خروج نکنم و خون جدّ و باب خودم را از تو طلب نکنم و بروم بر سر روضهٔ جدّم مجاور شوم (ص ۱۴۸).

به این طریق معامله متقابل گروگان‌گیری تمام می‌شود و امام زین‌العابدین به اردوی مسیب می‌آید و از آن‌جا با جلال و شکوه و عمامه زربفت روانه مکه و مدینه می‌شود. یزید هم به قول داستانرا به روایتی کرم به اعضایش افتاد و بمرد و «به روایت دیگر به مرض جنون دچار شد و شبی از گوشه بام افتاد و به درک رفت (ص ۱۵۳).

#### پایان کار مسیب

قصه مسیب در حالی تمام می‌شود که پس از یزید، پسرش معاویه شش ماه بیش سلطنت نکرد و کناره گرفت. مروان حکم به حکومت رسید و برای دفع مسیب و همکارش محمد بن زبیر از اطراف و اکناف کمک خواست. سیصد هزار سوار و به روایت دیگری ششصد هزار بر او گرد آمدند. در جنگ نهائی ابتدا محمد بن زید بن علی در جالی که هزار زخم برداشته بود خود را به آب می‌زند و «روایت می‌کنند که محمد چون در میان آب رفت اثری از او باقی نماند همه حیران ماندند» (ص ۱۷۷). و روز بعد مسیب نیز در محاصره تیراندازان و نیزه‌باران قرار گرفت و پایان کار او بدین گونه فرارسید:

... چون کافران این سخن شنیدند نیزه‌ها بر او راست کردند و او را بر سر نیزه‌ها داشتند. مسیب در سر نیزه‌ها ثنای خدای تعالی می‌گفت و صلوات بر محمد المصطفی و علی المرتضی می‌فرستاد. روایت می‌کنند که به قدرت خدای تعالی امر شد فرشتگان آسمانها بیامدند، مسیب را از سر نیزه‌ها در ریودند و ناپدید شدند هر چند خلائق تفحص کردند مسیب را پیدا کنند، او را نیافتند انا لله و انا الیه راجعون (ص ۷۸).

#### نگاهی به پیامهای کتاب:

پس از خواندن کتاب مسیب نامه، یک تحلیل محتوایی از کتاب، این نکات را بر خواننده که به این اثر به چشم یک حماسه دینی عامیانه نگریسته است روشن می‌سازد:

● این کتاب و مشابهات دیگر آن به ثر، حتی از هم‌ردیفهای خود به شعر (خاوران‌نامه، صاحبقران‌نامه، حمله حیدری، خداوند نامه و ...) به مراتب ضعیف‌تر و سخیف‌تر است. دلیل این ضعف را این‌طور می‌توان توجیه کرد که

اولاً — کتابهایی از ردیف مسیب‌نامه در حقیقت طومار نویسی ناشیانه‌ای است از نقالیهای مذهبی که در آن نقال هرچه را که برای جلب و جذب ناظر معرکه مفید می‌داند بر زبان می‌آورد، و زبان نقلی عامیانه در این افسانه‌ها بر زبان نقلی حماسی سخت غالب

است.

ثانیاً — همین کتابها به مرور ایام و با چاپهای بسیار مغلوط و مغشوش در بازار راه یافته و به‌خانه‌های خریداران بی‌شمار که سواد خواندن اندک داشته‌اند قدم نهاده و در نتیجه به‌صورت یک سبک نقلی نزدیک به زبان عوام و در عین حال پر از لغات و اصطلاحات مطلوب این طبقه جا افتاده است.

● نداشتن مفهوم صحیح از عدد که یکی از امهات جهل عوام است در این کتاب بسیار دیده می‌شود که در بخش اول مقاله نمونه‌هایی از آن از نظر خوانندگان گذشته است و به تکرار آنها نیازی نیست.

● اشعاری که در مسیب‌نامه آمده نیز اکثر به بحر متقارب است مانند وزن شاهنامه فردوسی، ولی با اغلاط دستوری و مشکلات زحافی عروضی و غیره.

● در مسیب‌نامه همچنان که اشاره شد به هیچ وجه تاریخ و حوادث تاریخی ملاک یافت داستان نبوده است بلکه هدف گوینده و نویسنده صرفاً ارائهٔ یک قهرمان خونخواه و بیرحم است که با اعمال سخت‌گیرانهٔ خود دل مستمع و یا خواننده را شاد می‌کند و حس کین‌جویی او را ارضا می‌نماید.

این تصور را در ذهن خود گسترش دهید که شنیدن افسانه‌هایی از این دست در گورستانها و میادین دهات و شهرهای کوچک که نهالان در آن معرکه می‌گرفته‌اند، و یا خواندن چنین کتابهایی به‌توسط تودهٔ کم‌سواد و عامی مردم، تا چه اندازه آرامشی برای روح خسته و احتمالاً زجر کشیدهٔ مستمعین و خوانندگان بوده‌است که یا از ارباب یا از حکومت، ستمی — یا به‌خیال خود آنان ستمی — بر ایشان رفته بوده است و آنها تمام خونریزیها و کین‌جوییهای افرادی چون مسیب را غایت آمال خود می‌دیده‌اند و مسیب آدمی را مظهر غلبهٔ حق بر باطل تصور می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند.

● چون در این گونه آثار کراراً به پیشوایان دین، اولیاء‌الله و مردان خدا دروغ و حيله‌گری اسناد داده شده است، باید پاسخگوی این سؤال باشیم که مراجع ذی‌صلاح مذهبی در برابر این گونه دروغها و افسانه‌های غیر حقیقی چه نقشی داشته‌اند؟ تأیید یا تکذیب؟ آیا ادامهٔ انتشار این گونه افسانه‌ها نشان نمی‌دهد که مراجع مذهبی به‌خاطر ترویج عقاید دینی و استحکام مبانی اعتقادی پیروان مذهب، نوعی چشم‌پوشی و به‌اصطلاح خودشان «غمض عین» در این باب داشته‌اند و دارند، و معتقد بوده‌اند هستند که ثواب تقال در تحریک عواطف مذهبی، برگناه او در حد اسناد کذب و دروغ می‌چربد و گوینده و مستمع که احتمالاً هر دو در جریان نقل قصه اشکی هم از راه تأثر

بنجم

دوی

بود.

یگر

پیش

ب و

و به

د بن

د که

و روز

ن گونه

بر سر

ت بر

قدرت

ها در

کنند،

را بر

زد:

مر

فاتر و

ت از

می‌داند

ت غالب

می‌رفزند از پای خُم نشأه این حکایت یکسره به‌حوض کونز در خواهند افتاد؟ آیا مراجع مذهبی این‌گونه مبالغه‌ها و تحریفات را برای تحریک احساسات عوام مجاز و مأجور نمی‌دانسته‌اند و نمی‌دانند؟

● طرز بیان حکایت کاملاً نشان دهنده آن است که این قصه — به‌مانند اکثر داستانهای حماسی دینی و غیر دینی — پیش از صورت مکتوب، صورت شفاهی داشته است و نقال با چیره‌دستی و چرب‌زبانی مشتریان خود را برای تعقیب حکایت به میدان دهکده، قبرستان روستا و یا چارسوی بازار شهر و صحن امامزاده می‌کشیده تا «چراغ الله» روزانه یا هفتگی خود را دریافت دارد و این نقالان شاید در فن بیان بسی استادتر از نقالان قهوه‌خانه‌ای بوده‌اند چه در قهوه‌خانه‌ها مستمع ضمن استراحت و صرف چای و تدخین چبق یا قلیان به نقال هم گوشه چشمی دارد در حالی که در پای این معرکه‌ها فقط سخن سخنور است که او را بر جای می‌خکوب می‌کند و دیگر روزش به همان جای باز می‌آورد. به اصطلاح امروزی این‌گونه داستانها را باید از مقوله «پاورقی» و «سریال» به حساب آورد، که در هر مقطعی، «قلایی» برای جذب مشتری تعیبه شده است و فی‌ضاً سرنوشت مسیب وقتی میان ده‌هزار شمشیرزن گیر می‌کند برای روز بعد مستمع لقمه خوبی‌ست.

● روح این‌گونه کتابهای خونخواهی از مختارنامه، تا ابومسلم‌نامه و مسیب‌نامه روح سرکشی و عصیان علیه هر حکومتی‌ست و مسأله منشور خروج در حقیقت اجازه‌نامه روحانی‌ست که برای قتل عام، غارت، هنک ناموس، ویرانی، و آتش‌زدن صادر می‌شود. این منشورها بعد از آن‌که افسانه صاحبان خروج به پایان رسید به شکل فتاوی شرعی درآمد که بر اساس آنها قتل منصور حلاج و شهاب‌الدین سهروردی و عین‌القضاة همدانی توجیه کامل می‌شد و سپس همین فتاوی در مورد فرق مختلف و نحله‌های مذهبی تعمیم یافت و کشتن و زجر و امحاء اسمعیلیان، رافضیان، و معتزله صورت شرعی و قانونی یافت، و در همین سالهای اخیر توصیه آتش زدن بانکها و کشتار مردم و غارت اموال به‌تهمت «محارب با خدا» و «مفسد فی‌الارض» شواهد عینی توفیق افسانه‌هایی چون مسیب‌نامه در افکار عوام است.

● و کلام آخر این که این افسانه‌های حماسی دینی عامیانه بخشی از بافت بزرگ ارتباطات سنتی در جوامع سنتی‌ست که حتی حضور «برادر بزرگ»، تلویزیون، هم به‌زحمت می‌تواند آنها را زیر اختیار بگیرد، و ای بسا که خود «برادر بزرگ»، در آینده وسیله نشر این نوع فکر و طریق ارتباط آسانتر میان قبیله‌های کوچک سنتی بشود

چنان که نوارهای صوتی در گذشته‌ای نه‌چندان دور این چنین به‌خدمت اعتقادات سیاسی  
- مذهبی درآمدند.

برکلی - بهار ۱۳۷۱



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی